

## نشست ششم: فاز صفر ما چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام، با یاد خدا و با شب بخیر خدمت دوستان بحث را آغاز می‌کنیم؛

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

سه‌شنبه ۷ آبان ۱۳۸۷

ای عشق برادرانه پیش آ

بگذار سلام سرسری را

خدا شفاف، صریح و رک است و انتظار دارد که ما بی‌شائبه، مستمر و از سر صاف دلی با او برخورد کنیم. ببینیم در نهایت ما توان داریم که این رابطه را برقرار کنیم یا نه؟ از اولین دوشنبه‌ی ماه رمضان پنج نشست را با هم برپا کردیم. امشب نشست ششم را آغاز می‌کنیم. وقت کوتاهی را اختصاص می‌دهیم به گره زدن بحث امشب با مباحث قبلی:

بحث اول؛ آغازگاه

بحث دوم؛ خدا در وضع موجود

بحث سوم؛ چگونگی مواجهه با بحران

بحث چهارم؛ متدولوژی خروج از بحران

بحث پنجم؛ متدولوژی ما برای خروج از بحران

بحث ششم؛ فاز صفر ما چیست؟

اگر بخواهیم امشبانه را به شبهای پیش اتصال دهیم، فشرده‌ای از مباحث پیشین را طرح

می‌کنیم؛

• آغازگاه؛ آکواریوم درون

در نشست اول یا بحث آغازگاه، آکواریوم درونمان را به نمایش گذاشتیم. ویژگی آکواریوم شفافیت است، همهی عناصر آن از بیرون پیداست؛ هم موجودات زنده، هم جامدات، هم قل قل آب و هم غذای ماهی. چیزی پنهان نیست. اگر هم زیر شن‌ها چیزی پنهان باشد با یک تلنگر و یک تقه می‌توان آن را دید. در این آکواریوم بحرانها را نشان دادیم و تشویش‌ها و تردیدها را.

• خدا در وضع موجود؛ «او» غایب است

بحران رابطه با «او»

میوه بحران: جدایی از هستی

جلسه‌ی دوم از آکواریوم درون خود به در آمدیم و درون آکواریوم بزرگ جامعه رفتیم، در یک آکواریوم بزرگِ حسی و لمسی که از صبح تا شب با آن سر و کار داریم. در جستجوی برآمدیم که خدا کجای آن قرار دارد؟ در جامعه، حاکمیت موجود، نیروهای سیاسی و روشنفکری، نیروهای اجتماعی و نهایتاً نسل نو، در جستجوی خدا برآمدیم. از ترکیب یافته‌ها به این رسیدیم که خدا غایب است. او را نه در درونمان حس می‌کنیم و نه بر خود ناظر می‌بینیم. بحران رابطه با او به طور جدی احساس می‌شود: بحران شناخت او، بحران جایگاهش و خصوصاً بحران رابطه. میوه این بحران این است که ما از ذات هستی جدا شدیم و علت سرگردانی ما جدایی از مادر هستی است.

• چگونگی مواجهه با بحران: گونه‌های انسانی

تدبیر «او»: تبیین راه‌گشا

نشست سوم به چگونگی مواجهه با بحران اختصاص یافت. با این تلقی که پیشینیان ما، پدران و مادران ارشد ما نیز بحران دار می‌شدند. بحران خاص ما نیست، بحران از انسان غارنشین تا به حال ادامه داشته. اما آن‌ها در بحران منزل نگزیدند و از آن خارج شدند. امید که ما هم به سنت آن‌ها بتوانیم از بحران خارج شویم.

حال ببینیم که مواجهه با بحران به چه ترتیبی بود؟ پنج گونه‌ی انسانی مواجهه با بحران را در پیش رو داشتیم که گونه آخر کاملتر بود که انسان در آن به دقت دست به تحلیل خود می‌زد، درون کاوی می‌کرد، سپس به تحلیل شرایط بیرون می‌پرداخت و سرانجام هم با ضعف و امید در پی برون رفت از بحران بود. بعد هم به گونه خدا نگاه کردیم و کاویدیم

که تدبیر او چیست؟ تدبیر او که از شصت آیه ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره آل عمران و تحلیل و نقادی شکست احد برمی تراوید، «تبین راه گشا» بود.

• متدولوژی خروج از بحران؛ تبیین حلال رو به جلو

انسان در میان دو مبنا

در نشست چهارم تحت عنوان متدولوژی خروج از بحران واری واری کردیم که جنس تبیینی که در جلسه سوم از آن صحبت کردیم چیست و چه ماهیتی دارد؟ آن تبیین را حلال و رو به جلو یافتیم. ساختار تبیین این بود که انسان را بین دو مبنا قرار می داد؛ مبنا خود و مبنا ارشد هستی که خداست.

• متدولوژی ما برای خروج از بحران؛

پیشاتبیین؛ وداع با یک تلقی، تجهیز به یک دیدگاه

تبیین؛ ما میان دو مبنا

پساتبیین؛ پیوند با هستی، عضویت در هستی

اما متدولوژی ما برای خروج از بحران؛ ما هم پیشینه های تاریخی و انسانی را در اختیار داریم و هم تدبیر خدا پیش روی ماست. هم می توانیم از میراث متدولوژیک انسانهای قبل از خود استفاده کنیم و هم از تدبیر خدا. ولی بین پیشینیان و خدا، خود ما هم هستیم که موجودیتی داریم. این موجودیت باید فعال شود و برای اینکه این موجودیت فعال شود ما نیز باید برای خود یک متدولوژی دست و پا کنیم. سه سطح برای متدولوژی «ما» تعیین شد: پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین.

پیشاتبیین این بود که ما با یک تلقی سنتی که در پس پیشانی و دلانهای ذهنمان تار عنکبوت بسته وداع کنیم و به یک دیدگاه نو مجهز شویم. دیدگاه جدیدی که بتوانیم از طریق آن به هستی بازگردیم.

تبیین هم با تاسی به همان متد خدا؛ خود و خدا را مبنا قرار دهیم و در میان این دو مبنا، دست به تحلیل زنیم.

پساتبیین ما هم پیوند مجدد با هستی و عضویت در هستی است.

پیش از اینکه سراغ بحث امشب برویم تبصره جلسات گذشته را تکرار می کنیم تا ملکه ی ذهن شود. اینجا نه کلاس است، نه ما آموزگاریم و نه دوستانی که اینجا می آیند آموزش گیرنده؛ اینجا یک یادگاه است، هر کدام از ما حق داریم که دغدغه های مان را

منتقل کنیم هم بنده و هم دوستان، پیشبرد بحث هم مشترک است. در فاصله‌ی یک هفته سعی کنیم همه روی یک موضوع فکر کنیم و محصول فکرمان را ارائه دهیم، نیمی از جلسه ارائه بحث است و نیمی از جلسه مشارکت دوستان. پیشبرد مشترک، شامل فکر مشترک، طرح مشترک و نقد مشترک است.

فاز صفر ما چیست؟

پیشا تبیین؛ وداع با یک تلقی

تجهیز به یک دیدگاه

ما ضرورتاً به فاز صفر رسیدیم، فاز صفر را می‌شود «پیش نیاز»، «تکه‌ی اول مطالعه» و «تجهیز نخستین» ترجمه کرد و هم ملموس‌تر، آنرا «پناهگاه اول» نام نهاد. پناهگاه اول بدین مفهوم که اگر بخواهیم به یک کوه مرتفع مثلاً مرتفع‌ترین قله کشورمان دماوند برویم، به یکباره نمی‌توانیم از دامنه به قله صعود کنیم. فشار فیزیکی هوا بسیار سنگین‌تر از فشار فیزیکی سطح دریاست. درست است که تهران هزار و ششصد و چهل متر بالاتر از سطح دریاست ولی همین هزار و ششصد و چهل متر با ۵۶۷۸ متر ارتفاع قله البرز حدوداً چهار هزار متر تفاوت دارد. برای اینکه بتوانیم از هزار و ششصد متر به ۵۶۷۸ متر صعود کنیم و بتوانیم فشار فیزیکی راتحمل کنیم باید یکشب در پناهگاه اول بخوابیم. اگر در پناهگاه اول نخوابیم، نمی‌توانیم بالا برویم. اگر هم مقابله کنیم، هستی ما را وادار به سخته می‌کند. حالا یا آن سخته بریدن است که برمی‌گردیم، یا سخته فیزیکی است. ولی شب اول اگر داخل پناهگاه بمانیم طبیعتاً بعد از بیست و چهار ساعت، تنظیم می‌شویم و می‌توانیم به دماوند و مرتفع‌تر از دماوند صعود کنیم. حال فاز صفر یا قبل از تبیین آن است که یک تلقی سستی را کنار بگذاریم و به یک دیدگاه جدید مجهز شویم. تلقی سستی از ابتدا در گوش ما خوانده شده است که جهان محل گذر است و با این جهان باید کنار آمد و تحملش کرد. این جهان کریدوریست و این کریدور ارزش اقامت ندارد. این تبلیغ هم تبلیغ کلیسایی ده قرن وسطی بود و هم تبلیغ حوزه خودمان. اگر این تلقی سستی را ملاک قرار دهیم وضع موجود ما همچنان هست که هست. نه آرمانی، نه ایده‌ای، نه رهایی، نه تغییری، نه تحولی، نه تکاملی، نه شوقی و نه دست‌افشانی؛ همین وضعیت مرثیه‌ای را که در آن قرار داریم باید بپذیریم. حال پیش رویم ببینیم که آیا می‌توانیم به یک دیدگاه جدید مجهز شویم یا خیر؟

آمدنم بهر چه بود؟

پرسشی استراتژیک

تعیین کننده

سمت دهنده

مصرعی است در شعر شاعر که آمدنم بهر چه بود؟ این مصرع را پدران و مادران ما خوانده اند، معلمان ما هم زمزمه کرده اند. در تصنیف های این قطعه ای که ترجیع بندش «آمدنم بحر چه بود» است اجرا شده است. این آمدنم بحر چه بود پرسشی است که سه وجه دارد؛ استراتژیک است، تعیین کننده است و سمت دهنده. مستقل از این که این پرسش استراتژیک، تعیین کننده و سمت دهنده باشد، از حقوق لا یتجزی ما است؛ ما حق اندیشه داریم، حق تردید داریم، حق پرسش داریم و به خصوص بعد از پرسش حق فهم داریم یعنی پاسخ دهنده باید ما را تفهیم کند. پرسش گری و پاسخ دهی مثل معامله است، مثل معاشقه است، دو طرف می خواهد. در سی سال گذشته پرسشها متعدد بوده است، اما پاسخ دهنده ای وجود نداشته است؛ دولت پاسخگویی، نیروی پاسخگویی، روشنفکر پاسخگویی. حال ببینیم خدا در چه موضعی است؟ پاسخگو هست؟ پاسخگو نیست؟ کبر دارد؟ یا اینکه نه، ارتفاعش را کم می کند؟ با ما در خیابان راه می آید؟ در پارک قدم می زند؟ با ما روی نیمکت می نشیند و ما را تفهیم می کند؟ آیا پرسشی را که داریم به ما تفهیم می کند؟ ببینیم که سنت خدا چیست. ما از حقان استفاده کنیم، ببینیم برخورد خدا با حق طلبی ما به چه نحوی است؟

پرسش

آمدنم بهر چه بود؟

(فلسفه خلقت انسان؟)

پرسشی از خود خالق

به جای اینکه به در و دیوار بزیم یا به قول نفتگران، چاه فرعی بزیم که به نفت برسیم، بطور مستقیم «آمدنم بحر چه بود» و فلسفه خلقت را از «او» برسیم و ببینیم که دیدگاه «او» چیست. حق ماست که از او در مورد فلسفه آمدنمان به هستی، طرح پرسش کنیم.

از جلسه‌ی اول تصریح شد که چند کتاب باز مقابلمان هست؛ بازترین آن‌ها کتاب هستی است، سپس کتاب تاریخ، کتاب خدا، و خود ما که تجربه باطنی مان یک کتاب است. در سال ۴۶ - ۴۵ که ما دبستان بودیم فیلمی روی صحنه آمد به نام کتاب آفرینش که بسیار فیلم زیبایی بود. در سینما صحرای فعلی حدود شش ماه این فیلم روی پرده بود. اولین بار بود که هجوم به یک فیلم فکری صورت می‌گرفت. قبل از آن هجوم بیشتر به فیلم‌های هجده سال به بالا بود ولی در اینجا از فیلم معنا استقبال می‌شد و سینما هم همیشه پر بود. کتاب آفرینشی که ما داریم بسیار بسیار پر برگ و تمام نشدنی است و هر چقدر برگ زینم، به ته آن نمی‌رسیم. یک کتاب تاریخ هم داریم که محصول خود انسان است. یک کتاب خدا داریم که می‌توانیم روی آن به عنوان منبع پژوهش حساب کنیم، اعم از اینکه قبولش داشته باشیم یا نداشته باشیم، سر طاقچه بگذاریم یا در عمل از آن استفاده کنیم به هر حال امکانی است برای پژوهش، واری و کاوش.

در کنار این سه کتاب باز، خود ما نیز کتاب هستیم و قابل مطالعه و واری برای خود و دیگران. حال در جستجوی پاسخ خود از کتاب خدا برآییم؛  
 اخذ پاسخ از یک گزاره؛

نُه نشانه از بقره

(۳۸ - ۳۰)

در سوره بقره نُه نشانه هست؛ آیات ۳۸ - ۳۰. گزاره‌ای کیفی که در آن خدا توضیح داده است که آمدن ما بحر چه بود. همچنان‌که «او» گفته است که بدترین جنندگان، جنندگان هستند که کر و کور روی آیات می‌افتند. ما کر و کور روی آیات نمی‌افتیم. آن را عرصه‌ای می‌پنداریم که می‌شود آن را شخم زد و تهش را در آورد. و سر آخر از حاصل این کنکاش و شخم، ببینیم به پاسخ آن پرسش نایل می‌شویم یا نه؟  
 فهرست موضوعی نُه نشانه؛

- اطلاع‌رسانی خدا به فرشتگان در مورد خلقت انسان
- واکنش و موضع‌گیری فرشتگان و خودبرتربینی آنها نسبت به انسان
- گوشزد خدا به فرشتگان: فاقد دانش و اطلاعید
- آموزش اسماء به آدم
- عرضه آموزش توسط آدم به فرشتگان

- اقرار فرشتگان به فقدان دانش خویش و به علم و حکمت «او»
  - آگاهانیدن اسماء از سوی آدم به فرشتگان
  - سجده فرشتگان به آدم به فرمان خدا، به جز ابلیس
  - اسکان آدم و حوّا در جنت به همراه پرهیزباش خدا از نزدیکی به شجر
  - اغوا شدن آدم و حوّا و هبوط
  - آموزش کلمه به آدم، توبه آدم و پذیرش توبه از سوی «او»
  - بشارت هدایت؛ با کاربست هدایت نه بیم نه اندوه
- اگر این نُه آیه را به روز ترجمه کنیم، فهرستی را مقابل ما قرار می‌دهد. ببینیم فهرست موضوعی این نُه نشانه چیست؟ با زبان خودمان می‌خواهیم با قرآن برخورد کنیم.
- در صدر فهرست این حقیقت درج است که خدا به فرشتگان درباره خلقت انسان اطلاع رسانی می‌کند. خدا وقتی می‌خواهد انسان را خلق کند به موجودات پیشین گزارش می‌دهد.
- فصل دوم واکنش و موضع‌گیری فرشتگان و خود برتر بینی آن‌ها نسبت به انسان نو ورود است.
- پرده سوم گوشزد خدا به فرشتگان است که شما فاقد دانش و اطلاع هستید و از کُنّه فلسفه خلقتِ موجود جدید مطلع نیستید؛ بر خودی نرم، ملایم و غیر سرکوب‌گرانه.
- در فصل چهارم انسان یا موجود جدید که با به هستی می‌گذارد، در مرحله ورود به هستی تحت آموزش خدا قرار می‌گیرد. مرحله اول ورود به هستی آموزشگاه است؛ آموزش اسماء.
- در فصل بعدی آدم که مجهز شده و آموزش گرفته، این آموزش‌ها را به ملائک منتقل می‌کند یعنی از اول این انسان دو وجهه است؛ هم آموزش‌گیر است و هم آموزش‌ده، هم جذب می‌کند و هم پس می‌دهد.
- بعد از اینکه آدم آموزش‌ها را منتقل می‌کند، فرشتگان مقابل خدا صاف‌دلانه اقرار می‌کنند. اقرار نه در مقابل بازجو، اقرار نه در مقابل آخوند، اقرار نه در مقابل کشیش. اقراری دوستانه و صاف‌دلانه، به فقدان دانش خود و علم و حکمت «او».
- سپس فرشتگان به اعتبار دانش آدم به فرمان خدا، مقابل انسان سجده می‌کنند به جز یک مورد ابلیس که تمکین نمی‌کند.

بعد از این رفت و برگشت‌ها خدا آدم و همسرش حوا را در جایی که اسم آن جنت است اسکان می‌دهد. نه ما محتوای آن را می‌دانیم و نه کسی آن را دیده است که تعریف کند. در ابتدا خدا پرهیز باشی می‌دهد که در آنجا آزادید ولی به یک نقطه (درخت) نزدیک نشوید. آزادی کامل با یک نقطه قرمز.

آدم و حوا در ابتدای اسکان اغوا می‌شوند و در پی اغوا و عهد شکنی، یک مرحله تنزل می‌یابند.

هبوط مرحله تنزل است. در همین مرحله‌ای که انسان تنزل پیدا می‌کند، آموزش مجدد می‌بیند. این بار به جای اسماء، آموزش کلمه. آدم بعد از آموزش دوم توبه می‌کند. توبه به مفهوم بازگشت به رفیق اصلی که خداست. او توبه می‌کند و بازمی‌گردد و به خطای خود که محصول بد عهدی است اقرار می‌کند. خدا هم می‌پذیرد.

در نهایت در فصل آخر این تُو نشانه بشارت هدایت است. خدا می‌گوید درست است که هبوط کردی به مرحله پایین‌تر اما از این به بعد ما بطور مستمر تو را هدایت می‌کنیم. اگر این هدایت را به کار ببندی نه بیمی هست و نه اندوهی.

اکنون، کلید واژه‌های گزاره؛

- اِذ : قید زمان نشانگر مرحله کیفی
- جعل : ایجاد به همراه تغییر کیفیت و حالت
- خلیفه : قایم مقام، جای‌نشین
- اسماء : کلیدواژه‌های هستی
- انباء : خبر بی‌سابقه دادن، اطلاع‌رسانی کیفی و بس بدیع
- سجده : فروتنی کردن، کوچک‌شماری خویش
- سکنی : اسکان و زیست آسوده
- رغد : بی‌رنج و مزاحم
- هبوط : به زیر آمدن، تنزل مرتبه
- استقرار : قرار جستن با تکاپو و تلاش
- تلقی : خوب دریافتن، انتقال کیفی
- کلمه : لفظ باردار از معنا



فهرست موضوعی را پشت سر گذاشتیم. ببینیم کلید واژه‌های اصلی گزاره نه نشانه‌ای چیست؟ عبارتی است با مضمون «با واژه به عمق سفر کن». خیلی زیباست. اگر در هر متنی بتوانیم مقدمتا کلید واژه‌ها را، آن‌هاییکه برق می‌زند و به ما چشمک می‌زند خوب بشناسیم، راحت‌تر می‌توانیم به عمق آن متن راه یابیم. در هر صورت اگر بتوانیم با چشمک زن‌ها و کلید واژه‌ها و راهنماها برخوردی نزدیک برقرار کنیم روان‌تر می‌توانیم با متن تماس بگیریم.

یکی از آن واژه‌ها «اذ» است، اذ قید زمانی است که نشانگر مرحله‌ای کیفی است. برای سر فصلی که انسان می‌خواسته به هستی بیاید خدا اول آیه واژه «اذ» را آورده که گویای مرحله‌ای بسیار کیفی است.

واژه بعدی «جعل» است، جعل در فارسی مصطلح و عرفی به مفهوم جابه جایی، کلاه برداری و قلب قضیه است ولی در عمق خود به مفهوم ایجاد یا همان خلق است به همراه تغییر کیفیت و حالت. برای موجود جدیدی که آمده، خدا مقدمتا واژه جعل را به کار برده است و از واژه خلق استفاده نکرده؛ «ما می‌خواهیم انسان را جعل کنیم» یعنی با استفاده از مواد و مصالح و تغییر کیفی در آن، خلق جدید صورت می‌گیرد، خلق جدیدی که ماهیت جعل داشته است.

کلید واژه بعدی «خلیفه» است که ترجمه شده است به قایم مقام، نایب و جانشین. اما «اسماء»، اسماء در قرآن‌هایی که ترجمه سنتی دارند رمز و راز معنی شده است ولی در واقع امر اسماء‌ای که به آدم برای ورود به عالم هستی منتقل شد، کلید واژه‌های ورود به هستی بوده است. یعنی این موجود می‌خواهد به عرصه‌ای وارد شود که هیچ شناختی از آن ندارد. همچنان‌که ما سراغ متن می‌رویم، سراغ کلید واژه‌ها نیز می‌رویم. خدا با این روش که از هر روش علمی، علمی‌تر است کلید واژه‌ها را عرضه می‌دارد که انسان در هستی گم و گور نشود. کلید واژه‌ها، قطب نمای ورود به هستی تلقی می‌شوند. واژه بعدی «انباء» است که نبی از این کلمه مشتق می‌شود. انباء یعنی خبر بی‌سابقه دادن یا اطلاع رسانی کیفی و بس بدیع. چیزی که قبلا کسی نشنیده است.

«سجده» به مفهوم فروتنی کردن و کوچک شماری خویش.

«سکنی» یعنی اسکان و زیست آسوده که به کلمه بعدی که «رغد» هست ضمیمه می‌شود. زیست بی‌رنج، بی‌مزاحم و سکونت با آرامش کامل.

«هبوط» به زیر آمدن و تنزل مرتبه.

«استقرار» مقابل سکنی است یعنی قرار جستن با تکاپو و تلاش، با رنج با مرارت، و با افتان و خیزان.

«تلقی» به معنی خوب دریافتن. وقتی می‌گوییم به این تلقی رسیدیم یعنی اطلاعاتی را در ذهن فرآوری کرده‌ایم و این اطلاعات فرآوری شده در ما رسوخ کرده و تبدیل به تلقی شده است. تلقی با استنباط خیلی فرق دارد و خوب دریافتن و انتقال کیفی معنی می‌شود. «کلمه»، به مفهوم لفظ باردار از معناست. کلمه که در مرحله دوم آموزش، به آدم منتقل شده است، واژگانی باردار از معنا و مفهوم بوده است.

اینک، محتویات و مضامین گزاره؛

- اطلاع‌رسانی دموکراتیک خدا به فرشتگان در مرحله خلقت انسان
- موضع‌گیری و واکنش فرشتگان در قبال پدیده و زیر سوال بردن اقدام نوین خدا
- پاسخ خدا: بر دانشی مسلط هستم که شما فاقد آنید
- آموزش کلیدواژه‌های هستی به موجود نو و عرضه آن‌ها به فرشتگان و سپس آزمایش آگاهی فرشتگان
- فرشتگان: تو منزهی. ما از این دانش نوین ناآگاهیم و تو در موضع دانش و حکمتی
- انتقال دانش نو از آدم به فرشتگان
- خدا؛ احاطه کامل دارم بر نهانی‌های آسمان‌ها و زمین و آگاهم از عرضه‌ها و نهان‌کاری‌های شما
- خدا؛ سجده کنید به پدیده نو؛ همه ساجد جز ابلیس
- سکونت توام با آسودگی آدم و همسر در جنت، بی‌رنج و مزاحمت و به سفره‌داری خدا
- زنهار: دوری از درخت
- لغزش زوج، خروج از جایگاه، هبوط و استقرار در زمین
- فراگیری بهینه کلمات، بازگشت آدم به سوی خدا، پذیرش خدا
- خدا: پس از هبوط، ره‌نمایی مستمر خواهد بود با کاربری ره‌نمایی: نه نگرانی از آینده نه اندوه بر گذشته

این ۹ آیه می‌خواهد این محتویات و مضامین را به ما که پرسشگر هستیم و آمدنم بحر چه بود را پیگیری می‌کنیم، منتقل کند. و این پیگیری حق ماست که ببینیم محتوای مضامین چیست؟ آیا خدا با ما فعال برخورد می‌کند یا نه؟ اگر متنی دینامیسم داشت نشان‌دهنده آن است که مولف متن بناست با مخاطب خود فعال برخورد کند. اگر دینامیسم نداشت و مانند خیلی از روشنفکران یا مثل حاکمیت کلی‌گویی کرد و باری به هر جهت و با افعال مجهول برخورد کرد، آن متن هیچ دردی را دوا نمی‌کند. ببینیم این متن چه دردی را از ما دوا می‌کند؟

بخش اول محتویات، اطلاع‌رسانی دموکراتیک خدا به فرشتگان در مرحله خلقت انسان است. این اطلاع‌رسانی، یک گزارش دهی کیفی است. خدا با آن همه جلال و جبروتی که در ذهن از او متصور است اهل گزارش دهی پیشینی است که این امر، خیلی مهم است. یک وقت هست که یک گروه سیاسی یا حاکمیت گزارش دهی می‌کند، از نوع گزارش دهی‌هایی که ما می‌بینیم؛ گزارش دهی پسینی. اطلاعی از خارج به داخل رسیده مجبورند توضیح بدهند. این گزارش دهی نیست. گزارش دهی دموکراتیک مربوط به قبل از پروسه است. خدا گزارش دهی دموکراتیک می‌کند. می‌خواهد موجود جدیدی خلق کند، موجودین را مجاب می‌کند. این خیلی مهم است. موجودین چه کسانی هستند؟ فرشتگان. فرشتگان چه موجوداتی هستند؟ نیروهای طبیعی. اگر خدا سرکوبگر بود، اگر می‌خواست پادگان درست کند یا روابط ارباب - رعیتی با موجوداتی که خود خلق کرده برقرار کند لازم نبود که کار دموکراتیک کند و به اطلاع‌رسانی پیشینی دست زند اما او اطلاع‌رسانی پیشینی کرد و به فرشتگان گزارش داد.

«اذ»، نشانگر مرحله جدیدی است؛ «من می‌خواهم در این مرحله جدید موجود جدیدی یا پدیده‌ای به هستی اضافه کنم». پس خدا به فرشتگان توضیح می‌دهد و مهم‌تر اینکه زمینه را برای اظهار نظر آن‌ها باز می‌گذارد. ابلاغ نمی‌کند، زمینه باز می‌کند. در مرحله دوم آن‌ها هم از حقوق‌شان استفاده می‌کنند. موضع می‌گیرند و درقبال پدیده واکنش نشان می‌دهند. موجود و اقدام خدا را زیر سوال می‌برند. می‌گویند تو موجودی را می‌خواهی خلق کنی که فساد بپا و بس خونریزی می‌کند.

در مرحله سوم خدا برخورد دموکراتیک را ادامه می‌دهد، و له آن‌ها پاسخ می‌دهد. پاسخ او هم باز دموکراتیک است. می‌گوید: من در خصوص ایجاد این پدیده اطلاعی دارم و بر دانشی مسلط هستم که شما فاقد آن هستید.

خدا شرایطی فراهم می‌کند که فرشتگان به این دانش آگاهی پیدا کنند. راه را نمی‌بندد. روند را قطع نمی‌کند. در این فاصله آموزش کلید واژه‌های هستی به موجود جدید یا پدیده - آدم - شکل می‌گیرد. انتقال اول و آموزش اول صورت می‌پذیرد. خداوند از آدم می‌خواهد که یافته‌ها و داشته‌هایش را به موجودین عرضه کند. کلید واژه‌ها، قطب نمای جدید ورود به هستی تلقی می‌شوند. خدا فرصت انتقال آگاهی به فرشتگانی که مدعی و مهاجم هستند و پروژه جدید خدا را زیر سوال می‌برند، به آن‌ها ارزانی می‌کند. و این مرحله، آزمون فرشتگان است. وقتی که آدم اسماء و کلید واژه‌ها را عرضه می‌کند فرشتگان در می‌یابند که دانش‌شان کم بوده است. نه از این طرف تازیانه‌ای در کار است نه از آن طرف جزع و وزعی. فرشتگان، دوستانه و صاف‌دلانه به نقص خود اعتراف می‌کنند؛ رابطه‌ای شفاف. رابطه‌ای که ما به دنبالش هستیم.

فرشتگان عنوان می‌کنند که تو منزهی، منزهی از شائبه و ما از این دانش نوین که تو به آدم انتقال دادی ناآگاه بودیم و دریافتیم که تو در موضع دانش و حکمتی و ما در موضع بی‌دانشی. انتقال دانش نو از سوی آدم با هر مکانیسمی به نیروهای طبیعی صورت می‌گیرد.

سپس خدا با آن‌ها برخورد می‌کند که من احاطه کامل دارم و نهانی‌های آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آگاهم از هر آنچه که شما عرضه می‌کنید و هر آنچه عرضه نمی‌کنید. هم بر گویش‌های تان آگاهی دارم و هم بر نهان کاری‌های تان.

خدا می‌خواهد که موجودین به پدیده جدید سجده کنند. همه داوطلبانه ساجد می‌شوند، به جز ابلیس که واکنش نشان می‌دهد و می‌گوید که من برترم و به قول کتاب استکبار و کبر می‌ورزد. بعد از اینکه این پروسه‌ها طی می‌شود سکونت آدم و همسر در جنت - که ما نمیدانیم کجاست و چگونه است - آغاز می‌شود. سکونتی همراه با آسودگی، بی‌رنج و مزاحمت و به سفره داری خدا. آن‌ها قرار نیست هیچ کاری بکنند. فقط آقایی و خانمی می‌کنند و خدا برای آنان سفره می‌گشاید.

خدا در این دوران به آنان آزاد باش کامل می‌دهد اما با یک زنهار؛ از این درخت دوری کنید. ولی آن‌ها اغوا می‌شوند. این زوج می‌لغزند و به دلیل اینکه عهد می‌شکنند، از جنت خارج می‌شوند. و سپس هبوط و استقرار در زمین. دیگر سکونت در کار نیست و در زمین مستقر می‌شوند. در مرحله استقرار در محل جدید، نوبت به فراگیری بهینه کلمات می‌رسد. آموزش کلمه و سپس توبه آدم، و بازگشت او به سوی خدا و پذیرش خدا. خدا پس از هبوط اعلام می‌کند بعد از این دو مرحله آموزشی (مرحله اسماء و مرحله کلمه) رهنمودهای مستمری وجود خواهد داشت. اگر این رهنمودها را به کار ببندید نه نگرانی از آینده خواهید داشت و نه اندوه از گذشته. در اینجا خدا انسان را رشد می‌دهد؛ هبوط و تنزل کردی اما اگر رهنمایی‌ها را به کار ببندی اندوهی از گذشته نداشته باش، چشم انداز روشن ورو به افق داشته باش و از آینده نیز نگران نباش.

جان گزاره؛

- مرحله جعل انسان در زمین، مرحله‌ای است کیفی
  - واکنش موجودین به خلق پدیده؛ ما تو را تسبیح می‌گوییم و مقدس می‌داریم پدیده‌ای جعل می‌کنی که فساد به پا کند و بس خون بریزد؟
  - پدیده؛ مجهز به کدهای هستی است
  - موجودین؛ ناآگاه به دانش نو هستند
  - برتری کیفی پدیده نسبت به موجودین به اعتبار دانش کیفی اوست
  - پذیرش این برتری کیفی و فروتنی موجودین، جز تک‌مورد حق‌پوش
  - اسکان زوج نو، آزمون صبر، حوصله، عهد و...
  - قابل اغوا بودن پدیده (آدم و حوا)
  - فرود از مرتبه و آموزش کیفی خاص در همین مرحله
  - اصل هدایت مستمر پس از فرود
- به مرحله چهارم وارد می‌شویم. مرحله اول متن خوانی، مرحله دوم کلید واژه‌شناسی، مرحله سوم محتوایشناسی و مرحله چهارم، دقت بر جان گزاره. جلسه‌ی گذشته عنوان شد که ما می‌توانیم عزراییل باشیم. عزراییل یکدیگر نه، عزراییل مضامین. یعنی جان مضامین را بگیریم. آیات این نکته را به ما منتقل می‌کنند که مرحله جعل انسان در زمین، مرحله‌ای کیفی است. «اذ» به مفهوم ورود به مرحله کیفی تری است. این مرحله به اعتبار

ورود انسان به هستی مرحله‌ای کیفی است. واکنش موجودین به پدیده چگونه است: آن‌ها با خدا برخورد می‌کنند که تو را تسبیح می‌گوییم، تقدیس هم می‌کنیم پس انسان را چرا می‌خواهی خلق کنی؟ یعنی فکر می‌کنند که مساله خدا این است که ابواب جمعی داشته باشد که حمد و تقدیسش را بگویند. خدا را زیر سوال می‌برند و می‌گویند اگر حمد و تقدیس را می‌خواهی ما که هستیم، موجود جدید برای چه؟ موجودی که می‌خواهد فساد کند و خون بریزد.

در همین حال پدیده به کدهای هستی مجهز می‌شود. موجودین همه به دانش نو و کدهای هستی ناآگاهند. یک برتری کیفی بین انسان نو ظهور و فرشتگان وجود دارد و این برتری کیفی به اعتبار همان دانش انتقالی کیفی و به اعتبار صلاحیت انسان است. تفاوت بین موجود قبلی و موجود جدید بر سر کیفیت و ساختار است. موجودین، برتری کیفی پدیده یا موجود جدید را می‌پذیرند و همه فروتنی می‌کنند به جز ابلیس.

سپس زوج جدید اسکان پیدا می‌کنند. این اسکان آزمون صبر، حوصله، عهد و... است. اما زوج جدید قابل اغوا هم هستند و پس از اغوا و نزدیک شدن به درخت ممنوعه از مرتبه عالی قبلی به مرحله‌ای پایین‌تر فرود می‌آیند. آن‌ها در این مرحله نیز تحت آموزش خدا قرار می‌گیرند و به واژگان باردار از معنا مجهز می‌شوند.

آرام آرام به آستانه پاسخ می‌رسیم. هفت آونگ از مجموع کلید واژه‌ها و مضمون‌شناسی‌ها به صدا در می‌آید آونگها در گوش صدا می‌کند:

در آستانه پاسخ؛

آونگ اول :

جایگاه پدیده (انسان)

جایگاه: نه کارگزار

اهل سازوکار

صاحب آثار

جایگاه موجودین (فرشتگان)

جایگاه: نیروی طبیعی کارگزار

باربردار

پیام‌رسان

گزارشگر

آونگ اول بسیار مهم و کلیدی است. ببینیم جایگاه و ویژگیهای موجودین، یا نیروهای طبیعی چیست؟ جایگاه و ویژگی‌های پدیده (انسان) چیست؟ نیروهای طبیعی، کارگزار هستی هستند. آنچه که ما از کتاب می‌فهمیم این است که آن‌ها بار بردارند و بارهای

هستی را حمل می‌کنند و نیز پیام رسانند؛ جبرایلی وجود دارد که پیام رسان به انبیاست، عزرایلی وجود دارد که پیام رسان مرگ است. فرشتگان، گزارشگر نیز هستند، آنچه را که دیده‌اند به خدا گزارش می‌کنند.

اما جایگاه موجود جدید چیست؟ او بنا نیست کارگزار باشد. حمال بی‌جیره و مواجب هم نمیخواهد باشد. اهل ساز و کار است. او صاحب آثار هم هست. حرف می‌زند، مینویسد، تراوش می‌کند، ترشح می‌کند و رد پا در هستی به جای می‌گذارد.

ویژگی‌های موجودین: ویژگی‌های پدیده:

اهل تمکین	اهل چند و چون
غیر مخیر	تردیدکن
در چارچوب	نافرمان؛ بدعهد
اهل حمد و تقدیس مستمر	ناسپاس؛ حق پوش
پرسشگر؛ کنجکاو	پر مطالبه؛ فکور

فرشتگان یا نیروهای طبیعی؛ اهل تمکین‌اند. تنها موردی که تمکین نمیکنند در مرحله کیفی ورود انسان به هستی است که شیطان تمرد می‌ورزد. آن‌ها غیر مخیر هستند. باری برمیدارند، پیامی می‌رسانند، گزارشی می‌دهند. بیرون از چهار چوب نمیتوانند عمل کنند. در چهار چوب‌اند و اهل تقدیس مستمر. افعال تقدس و نسبح بیان حال آنان است؛ یعنی ما از اول تسبیح گو بودیم و تا آخر هم تسبیح گو خواهیم بود. اما در مورد انسان، اصلاً این‌طور نیست. او اهل چند و چون است. به وسط میدان تاریخ می‌آید. نافرمان است. بد عهد است. تردید می‌کند. ناسپاس است. درموردی حق پوش است. اصل خدا را منکر می‌شود. حقیقت را منکر می‌شود. پرسشگر و کنجکاو است. پر مطالبه است. فکور است. ویژگیها و جایگاه این در مقابل ویژگیها و جایگاه آن، تفاوتی بس بعید است.

آونگ دوم: نابسندگی خدا به

حمد و تسبیح و تقدیس

ابواب جمعی تحت امر

تمکین موجودین

کارگذاری نیروها

خدا به چهار حوزه نابسنده است؛ خدا به حمد و تسبیح و تقدیس نیروهای قبلی بسنده نمیکند. ابواب جمعی نمیخواهد، اگر ابواب جمعی میخواست آن کارگزاران وجود داشتند. در بعضی از احزاب می بینیم توده سازمانی کاملاً کارگزار رهبر سازمانی اند. سیستم نوچه‌ای و سیستم کارگزاری. انسان قرار نیست این گونه باشد. انسان قرار نیست نوچه خدا باشد. خدا در مرحله خلقت انسان، ابواب جمعی تحت امر نخواست، او به تمکین موجودین بسنده نکرده و فراتر از کارگزار به نیروی جدید کیفی روی می‌کند. آونگ دوم نابسندگی خدا به چهار حوزه است.

آونگ سوم : احاطه کامل خدا به ویژگی‌های پدیده

صاحب کرامت	عجول
صاحب اراده	جهول
مخیر	ظلوم
داوطلب	هلوع

آونگ سوم حاوی احاطه کامل خدا بر ویژگی‌های پدیده است. در کتاب خدا ویژگی‌های منفی برای انسان آورده شده است؛ عجول، جهول، ظلوم و هلوع. از آن طرف، انسان صاحب کرامت و اراده است. مخیر است و داوطلب. این ویژگیها، ویژگیهای منفی را می‌پوشاند. این بیت بیان حال انسان در مرحله کیفی ورود به هستی است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه‌ی فال بنام من دیوانه زدند

همه فکر می‌کنند انسان از سر دیوانگی و جنون، باری را که خدا به طبیعت و کوهها عرضه کرده است و آن‌ها وانهادند، پذیرفته است. آیا انسان دیوانه بوده است؟ نه، به اعتبار کرامتش و اراده‌اش و اختیارش، داوطلبانه بار امانت را پذیرا شده است. این دیوانگی مرادف با چند واژه است: این دیوانگی کار عشق است. کار مهر است. کار میل به مشارکت است. اگر آدم عاشق نبود دیوانگی نمی‌کرد. این طور نیست که حلوایی وسط تاریخ افتاده و انسان بخواهد از سر هوس، انگشت به آن بزند. او از سر عشق و مسئولیت بارهستی را در همان مرحله خلقت پذیرفته است.

باربرداری از سر :

اختیار



## انتخاب

### عشق

### و مسئولیت

ادامه آونگ سوم بار برداری از سر اختیار است و انتخاب و عشق و مسئولیت.

آونگ چهارم: آموزش و پرورش ازلی - رهنمونی مستمر

### خدای

### رب

### وقت گذار

### فرآورنده

در این ۹ آیه برای خدا واژه الله و خالق به کار برده نشده است. در گزاره مورد بحث، «رب» آمده است و وجه مربیگری و پرورشی خدا عمده شده است. این آموزش دهندگی و پرورش دهندگی ازلی است. در بدو ورود انسان، آموزش اسماء، در مرحله هبوط، آموزش کلمه و پس از آن نیز هدایت و ره نمونی مستمر. این خدا، رب، وقت گذار، فرآورنده است. از مدت وقتی که خدا برای انسان صرف کرده مطلع نیستیم ولی این طور که می فهمیم خیلی بیشتر از وقتی است که برای موجودین صرف کرده بود. این خیلی اهمیت دارد. اگر بخواهیم به زبان امروز صحبت کنیم خدا مربی ای است که از ابتدا در رختکن بوده است. آن مربی که با کت و شلوار و کراوات می آید، خیلی فرق می کند با مربی ای که از ابتدا گرمکن پوشیده و برای شاگردان وقت صرف می کند. این خیلی مهم است. به بعضی از مربیان می گویند مربی کتابی. بعضی از استادها خود می گویند اگر جزوه را از من بگیرید نمیتوانیم ده دقیقه کلاس را اداره کنیم. بعضی مربیان هم اگر یادداشت داخل جیب شان نباشد نمی توانند تمرین بدهند. نمی تواند تاکتیک طراحی کنند. ولی خدا از اول در رختکن با انسان بوده است. این وجه «رب» خیلی با اهمیت است. او از اول پای تخته است. خدا معلم - مربی است و در هر مرحله آموزشی دارد.

مرحله اول (خلقت) آموزش و تفهیم کدهای هستی

مرحله دوم (هبوط) انتقال کیفی وازگان باردار

مرحله جاری (پس از هبوط) پیام رسانی، رهنمونی

اگر در آونگ دوم، نابسندگی خدا در گوش‌های مان زنگ زد، در آونگ پنجم، نابسندگی انسان پژواک می‌کند:

آونگ پنجم : نابسندگی انسان به

چهار عمل اصلی

✓ تماشاگری

✓ خورد

✓ تذلد

✓ خواب

آونگ پنجم بسیار بسیار مهم است. شاید از مهم‌ترین هاست؛ آدم و حوا در جنت چهار عمل اصلی بیشتر انجام نمیدادند. یکی از این چهار عمل اصلی تماشاگری بود. مسحور کارت پستال طبیعت می‌شدند مثل فیلمهای علی حاتمی. فیلمهای علی حاتمی شاید خیلی پیام نداشته باشد ولی اگر هر فریم فیلم او را فیکس کنیم، یک کارت پستال ظاهر می‌شود. کادرها قاب عکس‌اند. آن زوج هم نشسته بودند و طبیعت را تماشا می‌کردند. و در کنار تماشا، خورد. درخت در کنارشان بود و هر چیزی که می‌خواستند می‌خوردند و سپس تذلد جنسی و خواب. بیش از این‌ها کاری نداشتند؛ انسان نیز از این چهار عمل اصلی ارضا نشد. عنوان می‌شود که حضور انسان در جنتی که ما نمیدانیم کجاست ۶ - ۷ ساعت بیشتر نبوده است. این خیلی مهم است. خود ما هم تجربه‌مان همین است. اگر سفری برویم و از سطح زندگی عادی خودمان خیلی فراتر رویم و در یک هتل ۵ - ۴ ستاره زندگی کنیم، بعد از ۴ - ۳ روز حوصله‌مان سر می‌رود. و بیش از آن نمی‌توانیم در این فضا زندگی کنیم. در جنت هم همین‌طور. آن‌ها به چهار عمل اصلی، بیش از شش هفت ساعت بسنده نکردند. خدا به آن چهار عمل بسنده نکرد، انسان هم به این چهار عمل.

آونگ ششم :

✓ اسکان : بس‌کوته

✓ استقرار : از آغاز تا اکنون

اسکان = زیست آسوده، بی‌رنج و مزاحم، آماده‌خورانه و

بی «کار»انه

استقرار = جُستنِ قرار با تکاپو، کار و تلاش

اما آونگ ششم. اسکان زوج بسیار کوتاه بود. اما استقرار از همان اول تا حال ادامه دارد. اسکان چیست؟ زیست آسوده، بی‌رنج و مزاحم، آماده‌خوارانه و بی‌«کار»انه. در سال ۶۱ فیلمی به اسم اوبلوموف بر پرده آمد. زندگی یک اشراف روسی را در سال‌های آخر حکومت تزار نشان می‌داد. او بلوموف فردی حدود صد و بیست کیلو بود که در بیست و چهار ساعت حدود ۱۶ - ۱۷ ساعت خواب بود. در سه نوبت، سه وعده غذای مفصل خورد. پس از خوردن، باد می‌کرد و می‌خوابید. بیست و چهار ساعت‌های زندگی‌اش به این منوال می‌گذشت. اسکان اول هم همین‌طور بود. اما استقرار با جستن قرار با تکاپو و با کار و تلاش قرینه است. با تلاطم، هیجان، جستجوگری و کسب و تحصیل. انسان از آدم تا حال، زیست با تکاپو و تلاش و مرارت و کسب را تجربه کرده است.

آونگ هفتم:

گزینه‌های مرجح انسان:

استقرار به جای اسکان

متن به جای حاشیه

کارگاه به جای تماشاگاه

کارگری به جای بی‌کاری

ساخت و تغییر به جای تحسین

و منزل‌گزینی به جای مستاجری

آونگ هفتم خیلی پر پژواک است. گزینه‌های مرجح انسان؛ انسان استقرار را به جای اسکان را انتخاب کرد، و متن را به جای حاشیه. آن جنت حاشیه هستی بود. انسان می‌نشست و تماشا می‌کرد نه در پیست می‌آمد نه داخل چمن و فقط تماشاچی بود. انسان کارگاه را نیز به جای تماشاگاه برگزید و کارگری و پرولتری را بجای بیکاری و نیز ساخت و تغییر را بجای تحسین. اینکه بنشیند و پدیده‌هایی را که خود در خلق آن نقشی نداشته تحسین کند و وه بگوید، او را ارضا نمی‌کرد. آمد بجای تحسین به ساخت و تغییر روی آورد. اما مهم‌ترین ترجیح انسان منزل‌گزینی به جای مستاجری است. انسان شش هفت ساعت مستاجر بود. زمین را از خدا، با همه‌ی امکاناتش برای ساخت، ساز، تغییر، تحول و دگرگونی تحویل گرفت. تفاوت اسکان و استقرار، تفاوت گل‌گلخانه‌ای با

گل خودرو و خود کفاست. گل گلخانه‌ای با سیستم آبرسانی قطره‌ای خو دارد و با دمای تنظیم شده داخل گلخانه و تغذیه بی‌دردسر. اما گل خودرو با پنجه از درون خاک، آب و غذای خود را تدارک می‌بیند و با تغییر فصل برای بقا می‌جنگد. این آونگها در گوش ما زنگ می‌زند، مثل بیانوی محجوبی با راست پنجه‌گاه؛ اکنون ما سر چاه پاسخ هستیم، پاسخ «آمدنم بهر چه بود؟» پاسخ در بداعت خداست و جوهره و میل انسان:

آمدنم بهر چه بود؟

پاسخ :

♦ جوهره و میل انسان

▪ بداعت خدا

چهار عمل اصلی خدا :

♦ اندیشه

▪ خلق

♦ ساخت

▪ جعل

♦ تغییر

▪ انشاء

♦ تسخیر

▪ تقویم

بداعت خدا در چهار عمل اصلی او متبلور است: جعل، خلق، انشاء و تقویم. و در این طرف جوهره انسان، شامل اندیشه است، ساخت، تسخیر و تغییر. انشاء یعنی اینکه خدا انسان را انشاء کرد. انشاء از همان دبستان برای ما تازگی داشت. دیکته نبود که معلم بگوید و بنویسیم و قلب کنیم. انشاء تنها درسی بود که نمیشد تقلب کرد. حتی اگر نمی‌نوشتی مجبور بودی که درجا آن خلق کنی. کلاس پنجم دبستان بودیم. یکی از دوستانمان برای خواندن انشاء پای تخته خوانده شد. معلم آقای محمدی نامی بود، سختگیر و دست بزن هم داشت. هم‌کلاسی ما انشاء نوشته بود اما خودش را از تک و تا نینداخت و دفترش را باز کرد و دو صفحه انشاء خواند. معلم خواست نمره بدهد دید که در دفتر چیزی موجود نیست. آقای محمدی بجای اینکه او را بزند به او بیست داد. گفت که درسته که تقلب کردی ولی خیلی کیفیت به خرج دادی که چیزی را که نوشتی، بخوانی. بالاخره انشاء را باید خلق کنیم. انشاء خدا باری به هر جهت نیست. در این انشاء انرژی، اندیشه، بداعت و نوآوری متراکم شده است.

اما تقویم. در کنار نه آیه سوره بقره از سوره تین یا زیتون به واژه «تقویم» راه می‌بریم. تقویم، جان مایه پاسخ به پرسشی است که در پی آنیم:

آمدنم بهر چه بود؟

پاسخ :

سه سوگند مبنایی :

سوگند به انجیر

سوگند به زیتون

سوگند به پیامگاه کیفی

که :

خلق با نیک‌ترین مقوم‌ها

و با سازمان‌یافتگی کیفی

صورت گرفته است.

خدا در این سوره به ما پاسخ می‌دهد؛ او سه سوگند مبنایی یاد می‌کند. یکی سوگند به تین، یکی سوگند به زیتون و یکی سوگند به طور سینین و مکان امن. سوگندها به چیست؟ انجیر در ما طبیعت موجودی بسیار وفادار و صادق است. زیتون هم همیشه سبز است. در پاییز هم اگر مشاهده کنید برگ زیتون سبز است. پاییزگرا نیست و به زردی نمی‌نشیند. سوگند به سبزی زیتون و سوگند به وفا و صداقت انجیر و نیز سوگند به طورسینا که پیامگاهی کیفی است که به اغلب انبیا در آنجا وحی رسیده و خدا با موسی در سینا گفتگو کرده است. انجیر و زیتون بسیار پر مایه و قوام یافته‌اند. ترکیباتشان، هم خودشان را قوام یافته می‌کند و هم کسی که از آنها استفاده می‌کند قوام می‌گیرد. حال «تقویمی» که به این مفهوم آمده یعنی خلق با نیک‌ترین مقوم‌ها. در سوره زیتون انسان مظهرسازمان یافتگی و ساختارمندی است و این سه سوگند پشتوانه آن است. خدا سه سوگند یاد می‌کند تا بگوید: خلق انسان با نیک‌ترین مقوم‌ها و با سازمان یافتگی کیفی صورت گرفته است. ترکیب انسان ترکیب پر پیمانی بوده است. این پدیده چگونه پدیده‌ای است؟

پدیده‌ای ذاتاً کیفی، قوام‌یافته و عالی

که

آموزش گیرنده در سرفصل‌ها و در «جریان» است

و

آموزش دهنده آموزه‌هاست

و به ویژه

حامل برخی ویژگی‌های «او» در مدار «خود» است

که

استقرار را به جای اسکان برگزیدست

و برای

مجموعه ساخت و سازها، بداعت‌ها و بناگذاری‌ها آمدست.

پاسخ پرسش این است: پدیده ذاتا کیفی، انسان است: از آدم اول تا ما. انسان پدیده ذاتا کیفی، قوام یافته و عالی است که آموزش گیرنده در سرفصلها بوده و در جریان حیات هم آموزش می‌گیرد. او آموزش هم می‌دهد و آموزش دهنده همان آموزه‌ها است. انسان بویژه حامل برخی ویژگی‌های «او» در «مدار خود» است. یعنی پدیده حامل برخی از ویژگیهای خالق و منشاء خویش است.

انسان استقرار را به جای اسکان برگزیدست و زمین را برای مجموعه ساخت و سازها، بداعت‌ها و بناگذاری‌های خود، انسان خواسته تا در آن بگردد و مشاهده کند. وجد داشته باشد و برقصد. در استقرار بر خلاف اسکان، خون هست، هزینه هست، دست بریدن هست، خار به پا رفتن هست، پای پیاده راه رفتن هست و... این بشر، شش هفت ساعت بیشتر در جنت تاب نیاورد. آمد که در کره‌ای که خدا در اختیارش قرار داد مناسبات را سامان بدهد، فرهنگ و تمدن بسازد و بنا سازی کند.

در پی پاسخ پرسش «آمدنم بهر چه بود؟» به مرحله پیشاتیبین می‌رسیم:

پیشاتیبین؛ وداع با یک تلقی

تجهیز به یک دیدگاه

کلید کار آن است که؛

انسان: چرخان، حیران، کارگزار، موم دست تاریخ نیست

عنصر اندیشمند، عنصر تحول، عنصر تغییر و،

عنصر «عالی» است.

حال فاز صفر ما چیست؟ پیشا تبیین، شامل وداع با یک تلقی سنتی و تجهیز به یک دیدگاه جدید.

پاسخ آخر خدا این است: انسان چرخان، حیران، کارگزار و موم دست تاریخ نیست. عنصر اندیشمند و تحول و تغییر و تعالی است. تعالی که «عالی» آن به خود انسان برمیگردد.

با سرآمد زبان این نشست و دستیابی به این مهم که انسان برای ساخت و ساز، تحول، تغییر و تعالی به جهان آمده است، در نشست آتی به استقبال تبیین می‌رویم:

بحث پیشاروی؛

به استقبال تبیین

### آورده‌های مشارکت‌کنندگان

از دو جلسه‌ی پیش بر این روال پیش رفتیم که نیمه‌ی دوم جلسه با مشارکت حاضرین در نشست همراه باشد. در دو جلسه‌ی اخیر هر بار چهار نفر برای ارائه بحث فرصت خواستند. در این جلسه نیز دو نفر از دو نسل فرصت ارائه بحث خواسته‌اند. از دوست جوان‌تر برای ارائه بحث دعوت می‌کنیم:

### مشارکت‌کننده‌ی اول

به نام خداوند یکتای مهربان، موضوع بحث من خروج از بحران است. سلام عرض می‌کنم خدمت حضار محترم. زیاد با دوستان آشنا نیستم و تازه در جمع شما حضور پیدا کرده‌ام. کمی هم لهجه دارم خطیب هم نیستم من را ببخشید.

بحران از جنس انسان است و توسط انسان نیز قابل حل می‌باشد. چون ما خود، بحران را ایجاد کرده‌ایم و سراسر تاریخ نیز مشحون از بحران بوده است. این بحرانها با توجه به شرایط محیطی و جغرافیایی با هم فرق دارند. من یک موضوع علمی را می‌خواستم بگویم. شما یک برکه‌ای را در نظر بگیرید وقتی سنگی در آن بیندازید موج درست می‌شود، بنابراین انرژی این موج تا آخرین نقطه پیش می‌رود. حال تصور کنید چند برکه، کنار هم باشند و مجراهایی بین این برکه‌ها درست کنیم. هنگامی که در یکی از این برکه‌ها سنگی می‌اندازیم این موجها با تمام انرژی به سراسر برکه‌ها پیش می‌رود. می‌خواهم بگویم که این تحولات و بحرانها غیر از مسائل داخلی به مسائل بیرونی هم بستگی دارد. بنابراین ابتدا مسائل کلی را می‌گویم و سپس به مسائل خودمان برمیگردم. اگر در قرن هفدهم روشنفکران ادعا کردند که خدایان گذشته مرده‌اند، خدای جدیدی را معرفی نکردند و اگر هم معرفی کردند آن خدا در درون بازار بود. از آن پس جامعه صنعتی نگاهش به زمین معطوف شد و به انسان. غیب فراموش گردید، غیبی که در قرون وسطی در تمام زمین بیشتر به یک توهم شبیه بود. با این حال خدای جدید پای خود را از کلیسا بیرون نگذاشت. در این حال، روشنفکر مجذوب صنعت شد و لذا پیامبران پاریس و فرانکفورت ظاهر می‌شدند. علمای دین هم همان حرکت سنتی سده‌های پیشین را ادامه دادند. اما مردم عادی، مردم محکوم جامعه صنعتی، قربانیان تجدد و فراموش شدگان عصر نوین‌اند. تفکری در قرن هفده در فرانسه و سپس در انگلیس رایج شده بود



که انسان را گرگ انسان می‌خواند. در بسیاری از داستانها، فیلمها و نمایشنامه‌های اروپایی این تفکر رسوخ کرده است و در ما نیز این تفکر رسوخ کرده است. این که در بیرون همیشه گرگی کمین کرده است و لذا، فرد را از جامعه ترساندند. کار هم در بیرون از خانه، در مزرعه و حصار ده سامان می‌یافت. پدر مادری که در خارج از خانه کار می‌کنند کودک جامعه امروز را از بیرون ترساندند و شکوفایی ذهن را از او باز گرفتند؛ او را سطحی نظر و بدون تفسیر و تحلیل در جامعه رها کردند. ترس و آرمان خواهی بدون وسیله و نگاه مادی‌گرایانه و ظهور وسایل جدید و حیرت آور، او را دچار بحران و سرگستگی کرد. در کنار قهرمان‌های دوران نو، زیباییها، لذت و بسیاری از مفاهیم نیز از نو تعریف شدند. در این مرحله تناقض‌ها شروع شد؛ تناقض بین والدین و فرزندان، بین والدین با یکدیگر، کارفرما با کارگر، روحانی قدیم با روشنفکر جدید. بازار صنعت با تکنولوژی و... تناقض به تمام نهادها و بنیانهای فرهنگی رسوخ کرد و نهایتاً بسیاری از اندیشه‌های جامعه‌شناسی که امروزه ما می‌بینیم به گل نشست و آرمان شهرها همه تخیلی از آب در آمدند و آشفتگی در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اعتقادات پدیدار شد. هویت‌هایی ظهور کردند که تا آن زمان در تحولات انسانی جایگاهی نداشتند. رشد فمینیسم همان‌طور که دوستان اطلاع دارند از کشورهای اروپایی شروع شد و بعد در جوامع آمریکایی به حرکت خودش ادامه داد. زنانی که از کشورهای آسیایی به آمریکا می‌رفتند در آنجا با این طرز تفکر آشنا شدند مخصوصاً کشورهای آسیایی جنوب شرقی که در آنجا زنان اعتراض کرده بودند که ما آزادی جنسیتی می‌خوایم نه آزار جنسی. این تفکری بود که در تاریخ تازه شروع شده بود. رشد همجنس‌گرایی هم از کشوری مثل آمریکا شروع شده بود. در سانفرانسیسکو بیست سال پیش که تحقیق کردند ۳۰ درصد مردم هم جنس باز بودند، کلپ تشکیل دادند، تعاونی تشکیل دادند، نماینده برای خودشان انتخاب کردند. بعد از چندی یک فرد متعصب مسیحی می‌آید و نماینده‌شان را می‌کشد ولی بعدها جریان همجنس‌گرایی در تمام کشورها ادامه پیدا می‌کند. امروزه شیطان پرستی هم طرفدارانی پیدا کرده و در نهایت رشد مذهب شیطان پرستی به کشور ما هم کشیده شده. می‌بینیم شیطان که تا بحال منفور بوده قدرت جدیدی درست کرده است، طرفدار درست کرده است و برخی‌ها به آن معتقد شده‌اند. در سیاست، شاهد کم‌رنگ شدن اندیشه‌های دولت ملی، رشد هویت‌های قومی، رشد بنیادگرای مذهبی و ایجاد انجمنهای بین‌المللی مثل

انجمن محیط زیست و همچنین نفوذ موثر کامپیوتر و اینترنت هستیم. بنابراین خط قرمزها شکسته شده اند، آیین‌های دیروز کمرنگ شدند. بنابراین بحرانهایی که می‌بینیم معلولها هستند پس باید به دنبال علتها بگردیم. اما اگر بخواهیم در یک نگاه کلی این سه دهه را بررسی کنیم بعد از انقلاب بخاطر قدرت نیروی چپ هر چند شعار نه شرقی نه غربی سر داده بودیم اما جامعه به سمت سوسیالیسم رفت، کما اینکه می‌بینیم دولت به ظاهر لیبرال از صحنه سیاست کنار رفت و دولت چپ مورد پذیرش واقع شد. چنین دیدگاهی همچنان حفظ شد آرمانها و ارزشها در سطح ماند و خیلی کم توانست درونی شود و حال این بحرانها در لایه‌های زیرین در حال حرکت هستند. اما اگر بخواهیم جزیی‌تر وارد مسائل شویم که این بحرانها چه هستند و دنبال علت بگردیم آنچه به عین می‌بینیم فقر شدید در پایین جامعه به خصوص در میان اقوام مرز نشین، به وجود آمدن باندهای خلاف، رشد طلاق و... است. چندی پیش بنیاد مطالعات آسیا - اقیانوسیه اعلام کرده بود که پنجاه درصد ازدواج‌ها به طلاق منتهی شده است و بررسی‌هایی که انجام شده نشان داده است که در ازدواج‌هایی که ماندگار شدند باز هم به نوعی طلاق پنهان داریم، یعنی زوج‌ها بخاطر بعضی شرایط مجبورند که زندگی کنند. روحیه انتقاد بسیار پایین است. مصرف‌گرایی و خودبینی فردگرایی سیری صعودی دارد. اعتیاد در همه جا دام پهن کرده است. عقیده‌ها نسبت به قبل متزلزل شده است. کتاب مقدس ما فقط یک نماد است. مذهب باز هم به سمت مسجد نقل مکان کرده. حوزه علمیه که فقط مرجع تقلید درست می‌کند و چیزی به نام مرجع تحقیق در حوزه علمیه نداریم.

اما خروج از بحران؛ به دنبال قدرت نباشیم، خود تفسیری از جامعه‌ی ایران و جهان داشته باشیم، «خود» و نه آن خودی که او مانسیم می‌گوید و به جایی تکیه ندارد. آن خودی که در کتاب مقدس ما تعریف می‌شود و سپس از دریچه این خود، نگاه کنیم به طبیعت و تاریخ و جامعه امروز. با استبداد تاریخی که در فرهنگ ما ریشه کرده است مبارزه کنیم و نیز مبارزه با قبیله‌گرایی و با تفکر خودی و غیر خودی. اگرچه در علوم طبیعی و صنعت از قافله عقب مانده‌ایم اما می‌توانیم هر چه سریع‌تر در زمینه علوم انسانی با توجه به فرهنگ عظیم ایرانی گامهای بزرگی برداریم. به جرات می‌گوییم اگر قرآن را باز کنیم، این بار ما نظریه پرداز شویم. همان‌طور که تافلر جامع شناس آمریکایی می‌گوید موج جدید نه از کشورهای صنعتی که از ملتهای آسیایی و آفریقایی شروع می‌شود. اگر دیگران به

این معتقدند چرا ما خود را نشناسیم. بیایم جامعه را از نو تعریف کنیم زیبایی را خود تعریف کنیم و پشت دانایی اردو بزینم. خیلی ممنون.

**آقای صابر:** دست درد نکند. بعضی از دوستان نظر داشتند که با ارائه کننده بحث، گفتگو صورت گیرد. شما بحران بیرون از خود را خوب ترسیم کردی، خودت هم سیر بحران را طی کرده ای؟

**مشارکت کننده اول:** البته من هم جزیی از این جامعه هستم. نمیتوانم بگویم نه. من هم زمانی که به دنیا آمدم عواملی جلوتر از من بودند، من آنها را پذیرفته ام بنابراین بحرانهایی هم که بوده اند را نیز پذیرفته ام. نمیتوانم بگویم نه نپذیرفتم، بوده اند و من هم دچارشان شده ام.

**آقای صابر:** در مورد راه حل هایی که دادی فکر می کنی شدنی هستند؟ خودت دنبالشان دویده ای یا نه؟

**مشارکت کننده اول:** البته که شدنیست. همیشه برای پیشبرد هر اندیشه ای به یک قربانی نیاز است و هزینه می خواهد. گروهی باید ایثارگر باشند، باید ایثار کنیم. اگر بخواهیم مسیر را تغییر دهیم این طور مخملین نمی شود باید حرکت کنیم.

**آقای صابر:** همه ی این راه حل هایی که شما گفتید صرفا مربوط به مواجهه با قدرت و مستلزم هزینه دادن نیست. بخشی هم از درون فرد شروع می شود. در پی قدرت نبودن و تفسیر خود از جهان ارائه کردن و تعریف مجدد از خود و... خیلی ربطی به مواجهه ندارد. از درون شروع می شود، برای این ها هم فکری کرده ای؟

**مشارکت کننده اول:** بله، من می توانم نهایت تلاشم را بکنم که از این بحران ها نجات پیدا کنم. البته شاید در حال حاضر، عواملی به من آرامش بدهد ولی قطعا ده سال دیگر آگه زنده بودم این مسائل من را آرام نمی گذارند.

## مشارکت‌کننده‌ی دوم

به نام خدا و با سلام به حضار گرامی. کسی که می‌خواهد کاری انجام دهد، مثلاً می‌خواهد تصویری از زندگی ارائه بدهد، بهتر است وقتی از زندگی صحبت می‌کند تصویری واقعی از زندگی ارائه دهد، تصویری که اکثریت مردم با آن زندگی می‌کنند نه یک تصویر قهرمانانه و اینارگرانه. شاید این نوع زندگی کردن برای افراد خاصی قابل قبول باشد ولی اکثریت دنبال چنین چیزی نیستند. برای مردم مهم این است که زندگی کنند. حال این زندگی معنی دارد یا نه، جهان احمق خانه است یا هتل، برای آن‌ها اصلاً اهمیتی ندارد. نفس زندگی برای‌شان مهم است. برای همین هیچ وقت نمیشود با مردم از مسئولیت صحبت کرد ولی می‌توان به آن‌ها به این شکل توضیح داد که بخاطر اینکه زندگی راحت‌تری داشته باشید و از این مشکلات به در آید این گونه باید عمل کنید. به قول قرآن «انا هدینا سبیل اما شاکرا و اما کفورا» اگر روشنفکر بخواهد فکر کند که توده‌های مردم هم می‌توانند مسئول باشند، مثل وصله‌ای می‌ماند که بخواهند با نخ گونی به لباس کسی بدوزند زیرا برای توده مردم قابل لمس نیست. آن‌ها به دنبال زندگی واقعی که هر روز با آن سر و کار دارند هستند. در زندگی همه چیز هست؛ تفریح و شادی. اگر کسی به دنبال این است که یک ایدئولوژی را بخواهد در جامعه طرح کند این یکی از اساسی‌ترین کارهاییست که باید مورد توجه قرار داده شود. سعی کنیم به این واقعیت‌ها نزدیک شویم. اگر نگاه کنیم می‌بینیم جریانهای روشنفکری دینی نتوانستند با مردم از دریچه زندگی واقعی وارد شود بلکه بیشتر از این دریچه که «تو آدم مسئولی هستی» وارد شدند و این روش مردم تأثیر گذار نیست. به همین خاطر کسانی که توانستند هدفهایی را که داشتند با زندگی‌های واقعی پیوند دهند در عمل موفق‌تر بودند. اگر هر چیزی برای ما خوب و پذیرفتنی باشد، به این معنی نیست که باید برای همه این‌طور باشد، بایدی در کار نیست. پس این اصل اساسی را باید همیشه مد نظر داده باشیم. فراموش کردن این اصل یعنی ناموفق بودن، یعنی شکست.

دومین نکته‌ای که می‌خواستم خدمت‌تان عرض کنم این است که زندگی مثل یک نمایش‌نامه است، مثل یک فیلم می‌ماند، با این تفاوت که هم بازیگران بسیار زیادی دارد و هم نقش‌های بسیار متنوعی. مهم نیست که انسان در این فیلم یا نمایش‌نامه چه نقشی ایفا می‌کند، مهم این است که انسان نقشی را که به عهده می‌گیرد به بهترین نحو ایفا کند.

اگر ما همیشه به دنبال روشی باشیم که افراد نخبه توانسته‌اند به آن برسند، - مثلا در جامعه همه مانند دکتر شریعتی باشند - راه به جایی نمی‌برد کسانی که در سالم سازی محیط و جامعه سالم و توانمند هستند باید به تمام این ابعاد توجه کنند. این یکی از عامل هایبست که بسیار آسیب رسان به جریان روشنفکری است.

سومین نکته‌ای که می‌خواستم بگویم این است که ما باید باور کنیم که از انسان ناتوان و ضعیف هیچ کار درستی ساخته نیست. تنها کسانی می‌توانند نقش خودشان را خوب بازی کنند که انسانی توانمند باشند. انسان توانمند هم کسیست که آموزش دیده باشد. آموزشی که با آن مهارت کسب کند یعنی بتواند مشکلات خودش را حل کند آموزش نکته‌ای اساسی است که کمتر به آن توجه می‌شود که آموزش چقدر اساسی است. در زمینه‌های مختلف ببینید، آموزش می‌تواند در زندگی شخصی انسان هم راه گشا باشد؛ در رفتارهای انسان با همسرش، با فرزندش، با محیط، با رشته‌هایی که نیاز به کسب درآمدی برای خود داشته باشد. ما وقتی می‌توانیم بگویم که می‌توانیم یک جامعه قوی برای خودمان درست کنیم که به این آموزشها واقعا بها دهیم.

نکته چهارم این است که عرصه زندگی تنها مسائل تئوریک نیست، بسیاری از فنون وجود دارد که انسان باید یاد بگیرد چه در زمینه اقتصاد، چه سیاست، و چه در زمینه‌های اجتماعی. اگر این فنون را یاد نگیرد با انسانهای ناتوان هیچ فرقی نمی‌کند. باید کاری کرد که انسان ناتوان در زمینه‌های مختلف توانمند شود.

پنجمین مورد این است که ما بعنوان مسلمان این را قبول داریم و باید باور داشته باشیم که ساختن یک انسان به لحاظ ارزشی مثل ساختن یک جامعه انسانی است. قرآن می‌گوید «کسی که یک نفر را زنده کند مانند این است که همه‌ی انسان‌ها را زنده کرده است». قسمت دومش به نظر من خیلی مهم‌تر است. هیچ وقت فکر نکنیم در جایی قرار بگیریم که شنونده‌های زیادی داشته باشیم یا اگر بخواهیم آموزشی بدهیم کمیت افراد برایمان مهم باشند، نه، کیفیت کار اساسی‌ترین مساله است. به این توجه کنیم که توانمندی کیفی ما انسانها از مسائل بسیار اساسی است.

نکته خیلی مهم است و ما آن را رعایت نکردیم یا حداقل خیلی کم رعایت کردیم، نکته این است که انسان در کارهایی که به عهده می‌گیرد باید توان خود را هم در نظر بگیرد. پنجاه نفر کار پنج هزار نفر را نمی‌توانند به عهده بگیرند. آسیبهایی که انسان از این جانب

می‌بیند خیلی بیشتر از دستاوردهاییست که کسب می‌کند. ما حتما باید به این فکر کنیم که به آنچه که در توان داریم عمل کنیم. یک ضرب‌المثل فلسطینی می‌گوید «خوشا به حال کسی که از نیروی کم خودش اطلاع دارد» یعنی بی‌گدار به آب نمی‌زنند، کارهایی نمی‌کنند که بعدا نتواند آن را جمع کند، طرحهایی را برای خودش مقدر نمی‌کند که آنقدر گسترده باشد که در آن گم شود، کاری می‌کند که در توانش باشد. این به مرور می‌تواند گسترش پیدا کند. در جامعه‌هایی که ساخته شدند این طور نیست که یکی سخنرانی کند و آن جامعه از همه جهت پیشرفت کند. اصلا این طور نیست. صرف عمل ارزش ندارد. این عمل ممکن است در شرایط امروز خیلی خوب باشد ولی در شرایط دیگر بد باشد. مهم این است که انسان در چه جایگاهی است، چه کاری انجام می‌دهد، نه اینکه هر عملی در هر جا خوب باشد. آیه‌ای هست در قرآن «میدانید زیانکارترین آدمها کدامند؟ آنهایی که کار می‌کنند، تلاش می‌کنند و فکر می‌کنند کارشان خوب است ولی این طور نیست». این کار اگر در جایگاه خودش باشد مهم است. انسان اگر کاری را در جایگاه خودش انجام ندهد مضر است.

هفتمین موضوع آن که باید راهکارهای اجرایی برای شعارهایی که می‌دهیم، درآوریم وگرنه هیچ دستاوردی نخواهد داشت. من یک نمونه مثال می‌زنم؛ از شعار بازگشت به قرآن در ایران حداقل پنج دهه می‌گذرد. در این پنج دهه کسی راهکار اجرایی ارائه نداده است. چطور می‌توانیم این مساله را در سطحی ببریم که همه بتوانند از آن استفاده کنند؟ به همین دلیل همواره در کلیات مانده‌ایم. در این موضوع اگر مقداری واقع‌بینانه‌تر باشیم، به غیر از دو سه کار ارزشمند مثل کار آقای مهندس عبدالعلی بازرگان - که کارهایش در قرآن واقعا عالیست - مگر چند نفر توانستند کاری را انجام بدهند؟ به این علت که نتوانستند راهکارهای اجرایی برای آن پیدا کنند. بعد از گذشت پنج دهه هنوز بین پیشتازان روشفکری دینی حتی در مبانی کلی اختلاف وجود دارد. اگر بازگشت به قرآن این طور باشد که بعد از پنج دهه کسی نتواند بداند که این کتاب چیست واقعا انسان نباید از خودش بپرسد که این چطور کتابیست که پس از این همه سال، پیشتازان ما در این مساله مشکل دارند چه برسد به ما؟

موضوع هشتم آن است که انسجام راهکارهایی که ارائه می‌دهیم خیلی مهم است. ما نباید کارهایی ارائه بدهیم که مثلا در قسمتی آزادیهای مطلق وجود داشته باشد و در قسمت

دیگر، محدودیت‌های زیاد. تفکری که از انسجام برخوردار نباشد، معیوب است. امروز ممکن است نتیجه‌اش را نشان ندهد اما بعدها مشکلاتش مشخص می‌شوند. نهمین نکته؛ این شعار در اصل متعلق به آقای میثمی است که می‌گویند «ما کوچک شعار بدهیم و بزرگ عمل کنیم.» اگر ما برعکس این مطلب عمل کنیم یعنی بزرگ شعار بدهیم و کوچک عمل کنیم عملاً در کارهای حاشیه‌ای وارد شده‌ایم، ولی اگر کوچک شعار بدهیم و بزرگ عمل کنیم دقیقاً در متن، باعث رشد خود خواهیم شد. آخرین نکته هم این که که سابقه‌ی تاریخی دلیلی بر اینکه امروز موفق هستیم نیست. انسان‌هایی هستند که در داخل ایران هم زیاد اند، چند سالی نیست که فعالیت را آغاز کردند ولی هم در جامعه نفوذ زیادی دارند و هم کارهای درست انجام می‌دهند. برای هر مشکلی که دارند راهکار نشان می‌دهند، راهکارهای اجرایی. این خیلی مهم است. شعارهای کلی دادن هیچ مشکلی از کسی حل نمی‌کند. بعنوان آخرین نکته هم این را عرض کنم که ما سعی کنیم اهدافمان مشخص باشد. هر وقت دیدیم به هدف اولی نمیرسم به دومی فکر کنیم اگر به دومی نمیرسیم به سومی. اگر این‌ها را فراموش کنیم، از مسیر خارج می‌شویم. موفق باشید.

\*\*\*

**آقای صابر:** با تشکر از دوستی که بحث مطرح کردند و توصیه‌ها و روشهایی داشتند. دو دوست از دو نسل از تربیون استفاده کردند، دوست جوان بحثی توصیفی که تکمیلش تجویز بود ارائه کرد. بحران را همزاد انسان دانست؛ از آدم اول و راه حل‌های خروج از بحران ارائه کرد؛ که در پی قدرت نباشیم، تعریف مجدد از خود ارائه بدهیم و جهان را خودمان تفسیر کنیم.

بحث دوم توسط دوست میانسال بحثی روشی بود، طبقه بندی داشت، و بر ارائه تفسیر واقعی و ملموس از زندگی، ایفای نقش داوطلبانه و بر این که آدم ناتوان قادر به انجام پروژه نیست و مهارتی لازم است که بیاموزد تاکید داشت. به ضرورت همزادی فن در کنار تئوری اشاره کرد. لحاظ کردن توان خود، طرح شعار تحقیقی، مرحله بندی اهداف، انسجام اجزا اندیشه و نهایتاً شعار محدود و عمل نامحدود را مطرح ساخت و تلنگرهایی چند به اذهان زد.

با سپاس از همه‌ی دوستان و به امید ادامه مشارکت در بحث، تا نشست آتی خدانگهدار.

